هو العلیم

اقتدا به سنّت رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم

«پیامبر اسوۀ حسنه»

طرح مبانی اسلام- جلسه اول

استاد

آیة الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أعوذ باللَه من الشّیطان الرّجیم

بسم اللَه الرّحمن الرّحیم‌

الحَمدُ للّهِ ربِّ العالَمینَ

و صَلَّی اللَه عَلیٰ سَیِّدِنا و نَبیِّنا و حَبیبِ قُلوبِنا و طَبیبِ نفوسنا

أبی‌القاسِمِ المصطفیٰ محمّدٍ و عَلیٰ آلِهِ الطَّیِّبینَ الطّاهِرینَ المَعصومینَ

و لَعنَةُ عَلیٰ أعدائِهِم أجمَعینَ مِنَ الآنَ إلیٰ قیامِ یَومِ الدِّین

قالَ اللَه تعالیٰ فی مُحکمِ کتابهِ و مُبرَمِ خِطابهِ:

﴿بِسۡمِ ٱللَهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ \* وَٱلضُّحَىٰ \* وَٱلَّيۡلِ إِذَا سَجَىٰ \* مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ \* وَلَلۡأٓخِرَةُ خَيۡرٞ لَّكَ مِنَ ٱلۡأُولَىٰ \* وَلَسَوۡفَ يُعۡطِيكَ رَبُّكَ فَتَرۡضَىٰٓ \* أَلَمۡ يَجِدۡكَ يَتِيمٗا فَ‍َٔاوَىٰ \* وَوَجَدَكَ ضَآلّٗا فَهَدَىٰ \* وَوَجَدَكَ عَآئِلٗا فَأَغۡنَىٰ \* فَأَمَّا ٱلۡيَتِيمَ فَلَا تَقۡهَرۡ \* وَأَمَّا ٱلسَّآئِلَ فَلَا تَنۡهَرۡ \* وَأَمَّا بِنِعۡمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثۡ﴾.[[1]](#footnote-1)

ما مترصّد بودیم که طبق معمول و سنوات گذشته از بیانات و افاضات اخوان و اعزّه بهره‌مند و مستفیض شویم، ولی از باب ﴿وَيَفۡعَلُ ٱللَهُ مَا يَشَآءُ﴾[[2]](#footnote-2) و ﴿يَحۡكُمُ مَا يُرِيدُ﴾،[[3]](#footnote-3) قرعۀ فال به نام من دیوانه زدند![[4]](#footnote-4)

قرار بر این است که در وُسع خود و اقتضای مجلس، راجع به تاریخ پیغمبر اکرم و خصوص زندگانی آن حضرت، بدون حشو و زوائد، مطالبی به عرض برسانیم.

# تأثیر خصوصیّات نفسانی در اعمال و رفتار

تاریخِ هر کسی را رفتار و أعمال و گفتار و کردار و سکنات و حرکات و خصوصیّات مراوده و معاشرت و حشر و نشر او با مردم و کارهای او در زندگانی خصوصی و رفتار عمومی او تشکیل می‌دهد.

و به‌طور کلّی، خصوصیّات نفسانی او علّت اصلی و سبب مهم در طرز کردار و گفتار و رفتار اوست و با آن خصوصیّات نفسانی است که خود را با محیط خارج وفق می‌دهد؛ مثلاً اگر ما بخواهیم از خصوصیّات اخلاقی شخصی مطّلع بشویم، باید تمام حرکات و سکنات و گفتار او، چه در زندگی خصوصی و چه در حشر و نشر او با مردم را مورد توجّه قرار دهیم، و الاّ این ارزیابی، ناقص و غیر منتجِ نتیجه خواهد بود.

# رسالت یک مورّخ نسبت به حفظ امانت در تاریخ‌نگاری

رسالتی که یک مورّخ بر عهده دارد این است که شخصی را که دربارۀ او تحقیق می‌کند، آن‌طور که هست به مردم بنمایاند و از پیش خود و بر حسب مصالح و مفاسد، مطالبی را بر خلاف آنچه که آن شخص عهده‌دار آن مطالب است، به مردم ارائه ندهد. این کار، خیانتِ در نقل تاریخ تلقّی می‌شود! یک مورّخ امین، آن شخصی است که

خوبی‌ها و بدی‌های فرد را توأماً باهم به مردم نشان دهد؛ چون بین مردم و بین آن فرد ارتباطی وجود دارد و مردم براساس گفته‌ها و نوشته‌های آن مورّخ، پایه‌های فکری و اصول اعتقادی خود را پی‌ریزی می‌کنند.

من به یاد دارم که از بزرگی مطالبی را می‌شنیدم و سال‌ها اعتقاد من نسبت به او، اعتقادی بود بر پایۀ این شنوده‌هایی که از ایشان به‌خاطر می‌آوردم؛ ولی پس از سالیان متمادی به مطلبی برخورد کردم و حرفی از او برای من نقل شد که به‌کلّی پایه و اساس اعتقادات مرا تغییر داد.

البتّه این به معنای بازگو کردن بدی‌ها و زشتی‌های فرد برای مردم یا نقل آن برای همدیگر نیست؛ نقل عیوب افراد که کسی از آن اطّلاع ندارد، حرام است و صفات مُقبَّحۀ افراد نباید گفت‌وگو شود؛ ولی صحبت در اینجاست که اگر بین انسان و بین آن شخص علاقه‌ای باشد که فکر انسان، مرام انسان، روش انسان و نَهَج و طریق انسان به آن بستگی دارد، در این‌صورت باید مطلب آن‌طور که هست برای انسان نقل شود. مثلاً: اگر در مقام مشورت از شما پرسیدند: آیا فلانی صلاحیت دارد که با او معاشرت کنیم؟ و شما این معاشرت را برای این فرد مضرّ می‌دانید، نمی‌توانید او را به این معاشرت تشویق و ترغیب کنید؛ بر شما حرام است! بلکه باید به او بفهمانید که رفت‌وآمد و معاشرت با این فرد، برای تو ضرر دارد و این فرد قابلیّت حشر و نشر با تو را ندارد؛

المُستَشارُ مُؤتَمَنٌ؛[[5]](#footnote-5) «کسی که مورد مشورت انسان قرار می‌گیرد، در کردار و گفتار خود امین است.»

زیرا ما براساس اعتماد و اعتقاد، به او رجوع کرده‌ایم، لذا او حق ندارد غیر از آنچه را که می‌پندارد بیان کند؛ او نمی‌تواند به این بهانه که: «بازگو کردن صفات زشت وی موجب ایجاد منقصتی در کردار و رفتار انسان نسبت به او می‌شود» از گفتن آنها سر باز بزند!

چنان‌که تنقید بی‌جا حرام است و قبیح، تعریف بی‌جهت نیز که موجب اغواء و اغراء به جهل می‌شود، حرام است و قبیح! امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرمایند:

تعریف شما از شخصی اگر کمتر از اندازۀ استحقاق او باشد، منقصت و حسد به‌شمار می‌آید؛ و اگر بیش از آنچه سزاوار او است تعریف کنید، تملّق و چاپلوسی به‌شمار می‌رود.[[6]](#footnote-6)

مطلب باید براساسِ صحیح و استوار بنا شود. اگر شما دربارۀ یک ازدواج مورد مشورت قرار گرفتید ـ چنان‌که معمول است و صحیح هم هست ـ نمی‌توانید به‌صرف وجود برخی از مصالح، دو زندگی را به خطر بیندازید و این وصلت نامناسب را به‌وجود بیاورید؛ بلکه اگر در مقام مشورت قرار گرفتید، باید آنچه را که به ذهن خود صلاح و صواب تشخیص می‌دهید بیان کنید.

# اهمّیت تاریخ و سیرۀ پیغمبر اکرم به‌عنوان اسوۀ حسنه در همۀ ازمنه و ملل

تاریخ پیغمبر اکرم صلوات اللَه و سلامه علیه به‌عنوان رهبر مذهب ما حائز اهمیّت است. تاریخ نه به‌عنوان بازگو کردن حکایات و قصص تاریخی، بلکه به‌عنوان عبرت و نتیجه‌گیری از جزئیات و تأسّی به خصوصیّات اخلاقی آن حضرت، و پیروی‌کردن از منویّات و رفتار ایشان باید تلقّی شود.

خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:

﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ لِّمَن كَانَ يَرۡجُواْ ٱللَهَ وَٱلۡيَوۡمَ ٱلۡأٓخِرَ وَذَكَرَ ٱللَهَ كَثِيرٗا﴾؛[[7]](#footnote-7) «ای مردم، بر شما باد که به پیامبر اکرم تأسّی کنید وآن حضرت را بهترین اسوه و الگو برای تبعیّت و پیروی قرار دهید! این (الگو بودن حضرت) برای کسانی است که به خدا ایمان بیاورند و بخواهند دائماً به یاد او باشند.»

آیۀ شریفه می‌فرماید: اگر کسی بخواهد ممشا و رفتار دائمی خود را رضای پروردگار قرار دهد، باید از رسول اکرم تأسّی کند. علّت لزوم تأسّی به سیرۀ رسول

خدا بعداً بیان خواهد شد.[[8]](#footnote-8) عنایت پروردگار در این آیه، به ذکر کثیر است: ﴿وَذَكَرَ ٱللَهَ كَثِيرٗا﴾؛ یعنی: کسی که بخواهد در تمام حالات آنچه را که رضای حق و پسندیدۀ خداوند متعال در او قرار گرفته است مدّ نظر خویش قرار دهد، باید پیغمبر اکرم را اسوۀ حسنۀ خود قرار دهد:

﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ لِّمَن كَانَ يَرۡجُواْ ٱللَهَ وَٱلۡيَوۡمَ ٱلۡأٓخِرَ﴾.

می‌فرماید: کسی که به خدا امید دارد، کسی که می‌خواهد به لقاء خدا برسد؛ نمی‌فرماید: «یَرجو رِضوانَ اللَه» یا «یَرجو رِضَی اللَه» یا «یَرجو الجنّةَ»، بلکه می‌فرماید: ﴿لِّمَن كَانَ يَرۡجُواْ ٱللَهَ وَٱلۡيَوۡمَ ٱلۡأٓخِرَ﴾؛ کسی که فقط خدا را در نیّت دارد، این شخص باید از پیغمبر اکرم تبعیّت کند!

آیۀ قرآن شامل جمیع افراد امّت از زمان آن حضرت تا قیام قیامت می‌شود. افرادی که در این زمانه زندگی می‌کنند با مردمی که در عصر پیغمبر اکرم بودند، فرقی ندارند و آیۀ شریفه برای همۀ افراد است.[[9]](#footnote-9) تمام افراد، قبل از تبعیّت و پیروی از پیغمبر اکرم، در جاهلیّت مطلق بسر می‌برند. تأسّی و پیروی از پیغمبر است که ما را از جاهلیّت بیرون می‌آورد و یاد خدا را در ما زنده می‌کند.

به یاد می‌آورم روزی در همین بیمارستان قائم مشهد برای مداوای شخص مریضی رفتم، مسئول بخش رادیولوژی بیمارستان قائم، که سابقۀ آشنایی هم با ما داشت، به اتّفاق چند نفر از پزشکان دیگر در آنجا حضور داشتند، یکی از آنها از ما پرسید: «آیا شما فلان مطلب را دیده‌اید؟ آیا فلان تصویر از نظر شما گذشته است؟»

عرض کردم: نه، ندیدم!

صحبت از این بود که به‌واسطۀ یک اختلاف، دو نفر از همدیگر جدا می‌شوند و زن به خانۀ پدرش می‌رود و آنها فرزند خود را رها می‌کنند و او نیز سرگردان می‌شود؛ و برای تبیین مضرّات جدایی و افتراق، این مطلب را به معرض نمایش گذاشته بودند.

سؤال آنها این بود: «هنگامی که زن از شوهر خود طلاق می‌گیرد، آیا باید در خانۀ مرد بماند یا باید به منزل والدین یا بستگان خود برود؟»

من در آنجا مطالبی گفتم، من‌جمله اینکه: در طلاق رجعی خروج زن از منزل شوهر شرعاً حرام است. یعنی: در زمان عدّه حرام است که زن از منزل شوهر بیرون برود و مرد نیز حق ندارد که زن را از منزل خود بیرون کند، و نیز بر مرد واجب است که نفقۀ زن را بپردازد؛ منتها نباید ارتباطی بین آنها باشد. و این‌هم به‌خاطر آن مصالحی است که اسلام در نظر گرفته است که به‌واسطۀ حضور آن دو در بیت واحد و در منزل واحد و حالات و اطواری که در آن منزل می‌گذرد، موجِبی پدید آید که باعث اتّصال و به هم رسیدن و گذشت از خاطرات گذشته و عفو و اغماض نسبت به اتّفاقات گذشته بشود و این دو، زندگی خود را دوباره از نو آغاز کنند.

اینها خیلی از این مطلب خوشحال شدند و خوششان آمد و گفتند: «چنین چیزی تابه‌حال به گوش ما نرسیده است که باید زن در خانۀ خود شوهر بماند!»

یکی از آنها گفت: «آقا، البتّه این مطالب مربوط به زمان‌های پیغمبر اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم است که در آن‌موقع رفتار ناشایست و خلاف واقع و غیر منطقی از اعراب جاهلی آنها نسبت به همسرانشان سر می‌زد؛ ولی الآن که زندگی بر پایۀ منطق و تمدّن جدید و اصول و قواعد محکم و مُبرهَن استوار است، دیگر جایی برای این مطالب نیست، و رفت‌وآمد برای طرفین محدودیّت ندارد!» و مطالبی از این قبیل مطرح کرد.

ما در ابتدا کمی به این سخن خندیدیم، سپس عرض کردم: جان من، سؤال من از شما این است که چه رفتاری در زمان صدر اسلام از آن اعرابی که در بربریّت و توحّش، روزگار می‌گذراندند سر می‌زد که اکنون از مردم متمدّن ما سرنمی‌زند؟!

گفت: «آقا، دخترانشان را زنده‌به‌گور می‌کردند، حتّی دختر بزرگ و چند ساله را به‌خاطر تنگدستی و تربیت‌نداشتن، زنده‌به‌گور می‌کردند و این عملی است که جامعۀ امروزی آن را تقبیح می‌کند و عقل و منطق آن را رد می‌کنند و شما نمی‌توانید هیچ دلیلی بر صحّت این مطلب پیدا کنید!»

گفتم: بسیار خوب، خودتان جواب خودتان را دادید! بگویید ببینم بین آن موجودی که زنده است و در رحم مادر قرار دارد، با آن طفلی که به دنیا آمده است چه فرقی هست؟ چطور شما این را تجویز می‌کنید که انسانی که دارای عقل و هوش و روح و جان است و در رحم مادر زنده است و دوران جنینی را بسر می‌آورد، شما با دست خود او را زنده‌به‌گور کنید؛ ولی اگر آن مرد عرب فرزندِ به دنیا آمده را زنده‌به‌گور کند قبیح است؟! آیا این عمل، عملی منطقی است؟! مگر ما و شما مالک این طفل هستیم، تا چنین اجازه‌ای به خود بدهیم که طفلی را که دارای جان و روح است و بنده‌ای از بندگان پروردگار می‌باشد، با دست خود از رحم مادر بیرون آورده و زنده‌به‌گور کنیم؟! این چه حقّی است؟! هیچ فرقی بین اینها نیست، منتها نوع مسئله متفاوت است و تنها صورت قضیّه فرق می‌کند!

شخصی در آنجا نشسته بود و به من گفت: «چون این جنین در شرایط نامناسبی قرار دارد و ممکن است نقصی بر او وارد شود که در دوران حیات پس از رحم دچار ناراحتی شود، لذا ما حق داریم که او را از بین ببریم!»

من به ایشان گفتم: اگر فرزندی صحیح و سالم به دنیا بیاید و پس از گذشت یک ماه از عمرش به‌واسطۀ کسالت یا عارضه‌ای یک پای او قطع شود، آیا شما او را از بین می‌برید؟ اگر فرزندی به دنیا بیاید و پس از گذشت دو سال از زندگی دست او قطع شود یا نابینا شود، آیا منطق شما و دلیل و برهانتان اجازه می‌دهد که بگویید: این ناقص است و چون نقصان دارد و موجب سرخوردگی خود و اذیّت دیگران خواهد شد لذا باید از بین برود؟! پس بدانید که ما اکنون نیز در همان دورانی زندگی می‌کنیم که آن اعراب جاهلی در آن دوران می‌زیستند، و با همان افکاری سر و کار داریم که آنها سر و کار داشتند!

﴿وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَوۡلَٰدَكُمۡ خَشۡيَةَ إِمۡلَٰقٖ نَّحۡنُ نَرۡزُقُهُمۡ وَإِيَّاكُمۡ إِنَّ قَتۡلَهُمۡ كَانَ خِطۡ‍ٔٗا كَبِيرٗا﴾.[[10]](#footnote-10)

﴿وَإِذَا ٱلۡمَوۡءُۥدَةُ سُئِلَتۡ \* بِأَيِّ ذَنۢبٖ قُتِلَتۡ﴾.[[11]](#footnote-11)

ما می‌بینیم که إنّیت‌ها، تفاخرهای جاهلی و سایر افکار جاهلی که در زمان پیغمبر اکرم بود، بعینه در زمان ما نیز وجود دارد؛ من‌باب‌مثال: نَسَب ما فلان است، پدر ما فلان‌کس است، موقعیّت ما این‌چنین و آن‌چنان است! تمام آنچه را که در زمان گذشته وجود داشت، بعینه در میان مسلمان‌ها و حتّی در میان خود ما نیز این قضایا وجود دارد.

کار اعراب جاهلی به آنجا می‌رسد که آیۀ قرآن نازل می‌شود که:

﴿أَلۡهَىٰكُمُ ٱلتَّكَاثُرُ \* حَتَّىٰ زُرۡتُمُ ٱلۡمَقَابِرَ \* كَلَّا سَوۡفَ تَعۡلَمُونَ \* ثُمَّ كَلَّا سَوۡفَ تَعۡلَمُونَ \* كَلَّا لَوۡ تَعۡلَمُونَ عِلۡمَ ٱلۡيَقِينِ \* لَتَرَوُنَّ ٱلۡجَحِيمَ \* ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيۡنَ ٱلۡيَقِينِ \* ثُمَّ لَتُسۡ‍َٔلُنَّ يَوۡمَئِذٍ عَنِ ٱلنَّعِيمِ﴾.[[12]](#footnote-12)

خداوند متعال می‌فرماید: شما به‌واسطۀ تفاخر و انتساب خود به آباء و اجداد، کار را به آنجا می‌کشانید که برای برتری قومی بر قوم دیگر مجبور می‌شوید که به قبرستان بروید و قبور آباء و اجداد خود را بررسی کنید تا به‌واسطۀ ازدیاد یک نسل بر نسل دیگر، موجبات تفاخر خود را بر دیگران فراهم کنید!

مگر این قضیّه در ما وجود ندارد؟ بعینه هست! هیچ فرقی بین ما و بین آنها نیست! لهذا خداوند متعال می‌فرماید: برای اینکه از این صفات و سنن جاهلی خارج شوید باید اسوه‌ای برای خود برگزینید؛ آن اسوه، وجود پیغمبر اکرم است:

﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ لِّمَن كَانَ يَرۡجُواْ ٱللَهَ وَٱلۡيَوۡمَ ٱلۡأٓخِرَ وَذَكَرَ ٱللَهَ كَثِيرٗا﴾.[[13]](#footnote-13)

# روایاتی در باب لزوم اقتدا به سیره و سنّت رسول خدا

در روایتی آمده است:

خَیرُ السُّنَنِ سُنّةُ نَبیِّکُم؛[[14]](#footnote-14) «بهترین روش‌ها، [روش و سنّت پیامبر شما است!]»

اگر شخصی بخواهد از مرامی پیروی کند و مرام‌نامه‌ای را در جلوی خود قرار بدهد، باید از پیغمبر اکرم تبعیّت کند!

خود پیغمبر اکرم صلّی اللَه علیه و آله وسلّم در روزهای آخر از حیات پربار و پربرکت خود می‌فرماید:

لا نَبیَّ بَعدی و لا سُنّةَ بَعدَ سُنَّتی؛[[15]](#footnote-15) «چنان‌که هیچ پیغمبری پس از من نخواهد

آمد، هیچ سنّتی هم پس از من مُستَنّ نخواهد شد و هیچ سنّتی پس از من گزیده نخواهد بود!»

امیرالمؤمنین علیه السّلام راجع به سنّت پیغمبر اکرم می‌فرماید:

فاقتَدوا بِهَدیِ نَبیِّکم فإنّهُ أفضَلُ الهَدیِ، و استَنّوا بِسُنَّتهِ فإنّها أشرَفُ السُّنَنِ؛[[16]](#footnote-16)

«شما به هدایت پیغمبر اکرم اقتدا کنید و با نوری که آن حضرت برای شما فرستاد راه را بیابید که آن هَدی و هدایت و آن نور، بهترین هدایت‌ها است؛ و به سنّت آن حضرت تأسّی کنید که آن سنّت اشرف از همۀ سنن است.»

بنابراین، آنچه که ما ـ به حول و قوّۀ خداوند متعال ـ در این ایّام در پی آنیم این است که راه و روش پیغمبر اکرم را در طول زندگانی خود: در دوران طفولیّت و قبل از بعثت، و در دوران بعثت، چه در مکّه و چه در مدینه، و حالات و خصوصیّاتی که بر آن حضرت در این امور و در این احوال و ازمنه گذشته است، و ارتباطات و رفتار آن حضرت با مردم را بر طبق حوصله و مجال و سعۀ خود بیان کنیم.

# خصوصیّات ظاهری و جسمانی پیغمبر اکرم

بنا بر آنچه که در روایات، اعمّ از روایات اهل‌تسنن و روایات شیعه آمده است ـ و تقریباً آنچه را که از پیغمبر بیان کرده‌اند متّفقٌ علیه است[[17]](#footnote-17) ـ خصوصیّات پیغمبر اکرم از نظر ظاهر این‌چنین بوده است:

1. حضرت از نظر جسمانی دارای قامتی معتدل بودند.

2. صورت آن حضرت سفید متمایل به سرخی بود، یعنی: گندم‌گون نبودند چنان‌که معمولاً افرادی که در عربستان و آن امکنه وجود دارند این‌چنین هستند.

3. وقتی‌که با شخصی صحبت می‌کردند تمام وجود خود را در اختیار آن شخص قرار می‌دادند و با تمام حرکات و سکنات به کلمات او توجّه می‌کردند، و به‌عبارت دیگر: با بی‌اعتنایی به حرف‌های شخص گوش نمی‌دادند.

4. وقتی‌که با شخصی صحبت می‌کردند با تمام وجهۀ ظاهر و با تمام رو متوجّه آن شخص می‌شدند، نه اینکه وقتی با شخصی صحبت می‌کردند سر را برگردانند و با او تکلّم کنند؛ بلکه با تمام قامت برمی‌گشتند و در برابر او قرار می‌گرفتند و با او تکلّم می‌کردند.

5. حضرت در راه رفتن همیشه سرشان به سمت زیر بود و به پایین نگاه می‌کردند و کمتر به آسمان توجّه می‌کردند.

6. شانه‌های آن حضرت فراخ بود.

7. استخوان‌های آن حضرت خیلی محکم بود.

8. آن حضرت از نظر اندام، متعادل و مُستَوی‌القامه بودند؛ یعنی: خصوصیّات اندام آن حضرت متعادل بود، شانه و دست‌ها و پاهای آن حضرت دارای کیفیّت متعادلی بود که با همدیگر همگونی و هماهنگی داشت.

9. دندان‌های آن حضرت سفید بود و مُفَلَّجُ‌الأسنان بودند، یعنی: بین دندان‌های آن حضرت فاصله بود؛[[18]](#footnote-18) و این‌قدر از سفیدی می‌درخشید که در روایت داریم که: «دندان‌های حضرت مانند تگرگ بود.»[[19]](#footnote-19)

10. وقتی‌که از جایی عبور می‌کردند به‌واسطۀ بوی بدن آن حضرت، افراد متوجّه می‌شدند که پیغمبر اکرم از اینجا عبور کرده است. در روایت داریم که: «عرق بدن آن حضرت از مُشک خوشبوتر بود.»[[20]](#footnote-20) و این از اختصاصات پیغمبر اکرم است!

11. یکی دیگر که از خصوصیّات پیغمبر اکرم این بود که حضرت سایه نداشتند.

12. حضرت می‌خوابیدند ولی صداها را می‌شنیدند. پیغمبر اکرم می‌فرمایند:

«چشمان ما انبیا به خواب می‌رود ولی قلب‌های ما بیدار است و همان‌طوری که صداها را از روبه‌رو می‌شنویم، از پشت سر و از اطراف نیز إستماع می‌کنیم.»[[21]](#footnote-21)

13. در روایت داریم:

«روی مبارک آن حضرت مانند ماه می‌درخشید و تمام افراد را جذب می‌کرد.»[[22]](#footnote-22)

14. چشمان آن حضرت، فراخ بود.

15. ابروانشان، باریک و به‌هم‌پیوسته بود.

16. در روایت داریم که:

«موهای آن حضرت بلند بود و تا بناگوش آن حضرت و بلکه پایین‌تر از بناگوش آن حضرت می‌رسید.»[[23]](#footnote-23)

17. در راه رفتن، آهسته حرکت می‌کردند و قدم‌ها را بلند و طویل برنمی‌داشتند.

و خلاصه اینکه وجود آن حضرت از نظر ظاهر و از نظر باطن، یک اسوۀ حسنه برای جمیع افراد به‌حساب می‌آید.[[24]](#footnote-24)

این خصوصیّات ظاهری پیغمبر اکرم و کمی از خصوصیّات روحی آن حضرت بود. روایات بسیاری در بیان خصوصیّات آن حضرت نقل شده است، ولی ما فقط در پی مجملی از خصوصیّات ظاهری و مقداری از خصوصیّات روحی و اخلاقی آن حضرت هستیم که ممکن است در صحبت‌های آینده مورد استفاده قرار بگیرد.

# ولادت حضرت، و تاریخ وفات پدر و مادر و جدّ ایشان

و اما راجع به ولادت آن حضرت: طبق آنچه که در اخبار وجود دارد قبل از آنکه آن حضرت به دنیا بیایند، عبداللَه پدر آن حضرت در سفری که از شام به مکّه می‌آمد در راه مکّه، در مدینه وفات می‌کند و در همان‌جا به خاک سپرده می‌شود؛

درحالی‌که پیغمبر اکرم در شکم مادر بودند.[[25]](#footnote-25) و پس از گذشت چند سال از عمر آن حضرت، مادر خود آمنه را از دست می‌دهند.[[26]](#footnote-26)

﴿أَلَمۡ يَجِدۡكَ يَتِيمٗا فَ‍َٔاوَىٰ \* وَوَجَدَكَ ضَآلّٗا فَهَدَىٰ﴾.[[27]](#footnote-27)

## فلسفۀ وفات والدین پیغمبر اکرم

از امام صادق علیه السّلام سؤال کردند: چرا باید پیغمبر اکرم پدر خویش را در رحم مادر، و سپس بعد از چند سال مادر خود را از دست بدهد؟ امام صادق علیه السّلام در جواب می‌فرمایند:

به‌خاطر این است که (توکّل حضرت در تربیت و تکامل خود فقط بر پروردگار باشد و) هیچ بنده‌ای از بندگانِ پروردگار (در باب تربیت و پرورش) منّتی بر ایشان نداشته باشد.[[28]](#footnote-28)

و این عجیب است! یعنی: واقعاً انسان دقّت کند که چرا پیغمبر اکرم، آن شخصی که قرار است رسالتی جهانی را بر عهده بگیرد، باید از کودکی پدر خود را از دست بدهد، مادر خود را از دست بدهد، جدّ خود عبدالمطّلب را در هشت سالگی از دست بدهد و در تحت تکفّل عموی خود حضرت ابوطالب درآید؟! اینها اطوار و حالاتی است که لازمۀ تکامل روح آن حضرت و لازمۀ سعۀ صدر آن حضرت است و باید این امور

انجام بگیرد و آن روح و نفسی که باید آمادگی و استعداد چنین رهبری عظیمی را در این عالم تحصیل نماید، بتواند آماده باشد، بتواند ساخته بشود، بتواند یک‌چنین موقعیّت و یک‌چنین مسئولیّتی را قبول کند.

حضرت از کودکی مادر خود حضرت آمنه را از دست می‌دهد، آن‌وقت چنین پیغمبر و چنین شخصی که از زمان طفولیّت در تحت هدایت الهی و تربیت و تکفّل اوست، خداوند این فرد را برای ما اسوه قرار می‌دهد.

## خطبۀ امیرالمؤمنین دربارۀ هدایت خاصّۀ رسول خدا از بدو ولادت

امیرالمؤمنین علیه السّلام در نهج البلاغة می‌فرماید:

و لَقَد قَرَنَ اللَه بِهِ صَلَّی اللَه عَلیهِ و آلِهِ مِن لَدُن أن کانَ فَطیمًا أعظَمَ مَلَکٍ مِن مَلائِکتهِ، یَسلُکُ بِهِ طَریقَ المَکارِمِ و مَحاسِنِ أخلاقِ العالَمِ، لَیلَهُ و نَهارَهُ.

«خداوند متعال برای تربیت و تعلیم رسول خدا از هنگام شیرخوارگی و طفولیّت (و از آن اوانی که بچه‌ها معصوم هستند و مرتکب خطا و اشتباهی و مرتکب گناهی نمی‌شوند و در عالمی مافوق عالم مادّی و عالم دنیا سیر و سیاحت دارند) بزرگ‌ترین و مقرّب‌ترین و مُعظَم‌ترین ملک از ملائکۀ خود را بر او گماشت تا راه و مسیر مکارم اخلاق و تکامل نفسانی و فرهنگ کرامت و اعتلای اخلاق الهی را به او بیاموزد و در شب و روز او را تحت تربیت و تعلیم قرار دهد.»

## اُسوه بودن تمام زندگانی پیامبر اکرم، از طفولیّت تا لحظۀ وفات

بنابراین ما می‌بینیم در شب و روزِ آن حضرت، آن ملک بر طبق ارادۀ الهی و بر طبق هدایت الهی حرکت می‌کند! بنابراین، برداشت ما از زندگی پیغمبر اکرم، نه از زمان بعثت آن حضرت است بلکه ما باید آن حضرت را از زمان طفولیّت، اسوه قرار بدهیم.

سپس امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید:

و لَقَد کُنتُ أتَّبِعُهُ اتّباعَ الفَصیلِ أثَرَ أُمِّه، یَرفَعُ لی فی کُلِّ یَومٍ مِن أخلاقِهِ عَلَمًا و یأمُرُنی بِالِاقتِداءِ بِهِ.[[29]](#footnote-29)

«از همان هنگامی که من در دامان پیغمبر بودم، حضرت در هر روز از آن

اخلاق حسنه و مکرمتی که از مکارم الهی بود برای من یک نشانه‌هایی ارائه می‌داد و من را در آن وادی مکرمت و تکامل قرار می‌داد و به من امر می‌نمود که از این راه پیروی کنم.»

شاهد بر این مدّعا در روایتی دیدم:

روزی پیغمبر اکرم همراه با عدّه‌ای از اطفال مکّه سنگ جمع می‌کردند و می‌بردند و در جایی قرار می‌دادند، و خلاصه مشغول بازی بودند (معمولاً اعراب مکّه اعمّ از اطفال و افراد بزرگ، لباسی بلند می‌پوشیدند، و ممکن بود در بعضی از اوقات آنچه که ساتر آن اطفال بود تنها همان لباسی بود که بر تن می‌کردند و ساتر دیگری نداشتند) و برخی از اوقات لباسشان را بالا می‌زدند و در آن لباس سنگ جمع می‌کردند و می‌بردند؛ یک بار خود پیغمبر اکرم تا آمد لباس خود را بالا بزند و از این سنگ‌ها در دامان خود قرار دهد، جبرئیل آمد و روی دست آن حضرت زد و آن حضرت لباسش را انداخت و آن سنگ‌ها به زمین ریخت، و آن حضرت متوجّه شدند که نباید لباس را بالا زد![[30]](#footnote-30)

این را می‌گوییم:

و لَقَد قَرَنَ اللَه بِهِ صَلَّی اللَه عَلیهِ و آلِهِ مِن لَدُن أن کانَ فَطیمًا أعظَمَ مَلَکٍ مِن مَلائِکتهِ.

بنابراین ما باید روش و برنامۀ خود را بر این اساس تنظیم کنیم! نباید بگوییم: این بچّه است، اشکالی ندارد! نباید بگوییم این طفل است، عیبی ندارد! باید همان‌طوری‌که آن ملک، پیغمبر را در زمان طفولیّت به‌سوی مکارم اخلاق سوق می‌داد ما نیز اطفال خود را بر همان نَهَج و بر همان مسیر حرکت دهیم.

## بشارت انبیای سلف به ظهور پیامبر اکرم

تولّد آن حضرت از قبل در کتب انبیای سلف و پیامبران گذشته بشارت داده

شده بود.[[31]](#footnote-31) سبط بن‌جوزی روایتی از پیغمبر اکرم نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند:

من بشارت‌داده‌شدۀ ابراهیم خلیل هستم! من کسی هستم که حضرت عیسی به تولّد من بشارت داد! من آن کسی هستم که مادر من و مادر انبیای گذشته، وجود من و ولادت من را احساس می‌کردند.[[32]](#footnote-32)

در آن آیاتی که در سورۀ بقره راجع به حضرت ابراهیم آمده است، در آنجا حضرت ابراهیم علیه السّلام دعاهای بسیار عجیبی دارد:

﴿وَإِذۡ يَرۡفَعُ إِبۡرَٰهِ‍ۧمُ ٱلۡقَوَاعِدَ مِنَ ٱلۡبَيۡتِ وَإِسۡمَٰعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلۡ مِنَّآ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ \* رَبَّنَا وَٱجۡعَلۡنَا مُسۡلِمَيۡنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَآ أُمَّةٗ مُّسۡلِمَةٗ لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبۡ عَلَيۡنَآ إِنَّكَ أَنتَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ﴾.[[33]](#footnote-33)

در آنجا یکی از دعاهای حضرت ابراهیم و درخواست‌های آن حضرت از پروردگار متعال این است:

﴿رَبَّنَا وَٱبۡعَثۡ فِيهِمۡ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَيُزَكِّيهِمۡ﴾؛[[34]](#footnote-34) «پروردگارا، در این امّت فرزندی از فرزندان مرا برای آنها برانگیز که علم قرآن و علم الهی و حکمت را به اینها بیاموزد و آنها را تزکیه کند!»

این دعا، همان آیه‌ای است که راجع به پیغمبر اکرم است که:

﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ ٱلۡمَلِكِ ٱلۡقُدُّوسِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَكِيمِ \* هُوَ ٱلَّذِي بَعَثَ فِي ٱلۡأُمِّيِّ‍ۧنَ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ﴾.[[35]](#footnote-35)

می‌بینیم این آیاتی که خداوند راجع به خصوصیّات پیغمبر اکرم در قرآن مجید آورده است همان آیه و همان درخواست و دعاهای حضرت ابراهیم است. و ما می‌بینیم بشارات انبیای گذشته دربارۀ بعثت و تولّد پیغمبر اکرم در کتب عهدین: کتاب نصاریٰ و کتاب حضرت موسی علیه السّلام به‌حدّی است که ابونُعَیم اصفهانی می‌گوید:

در زمان پیغمبر اکرم، آن‌قدر قضیّۀ بشارت پیغمبر اکرم در نزد یهود و نصاریٰ مسلّم و یقینی بود که آنها هنگام ولادت پیغمبر و هنگام بعثت، وقتی‌که به آن حضرت رجوع می‌کردند مانند این بود که با یک مطلب ضروری و یک مطلب علمی و متیقّن روبه‌رو هستند![[36]](#footnote-36)

## ایمان جناب تبّع به رسول خدا در هزار سال قبل از ولادت حضرت

ابن‌شهرآشوب در مناقب خود نقل می‌کند:

یکی از حکّام یمن به نام تُبَّع ـ که در قرآن کریم نیز اسمی از او آمده است: ﴿وَقَوۡمُ تُبَّعٖ﴾،[[37]](#footnote-37) و می‌گویند: یکی از آن چند امیری بود که بر سرتاسر گیتی مسلّط شده بود[[38]](#footnote-38) ـ وقتی‌که برای سیر در بلاد حرکت می‌کرد، به هر جایی که می‌رسید

ده نفر از حکمای همان شهر و همان بلده را ملازم خود قرار می‌داد. هنگامی که به مکّه می‌رسد تعداد علمایی که در رکاب او این اسفار را طی می‌کردند به چهار هزار عالم و دانشمند رسید. وقتی‌که به مکّه می‌رسد، اهل مکّه خیلی به او احترام نمی‌گذارند و تعظیم او را بجا نمی‌آورند و او ناراحت می‌شود؛ به او می‌گویند: سبب این بی‌احترامی آنها این بیتی[[39]](#footnote-39) است که آنها در اینجا دارند!

تبّع ناراحت می‌شود و در نیّت می‌گیرد که مکّه را خراب کند و خانۀ کعبه را از بین ببرد و اهل مکّه را نیز قتل عام کند. در این‌موقع یک ناراحتی در او پیدا می‌شود و مبتلا به ناراحتی سر می‌شود؛ سرش دچار عفونت می‌شود به‌طوری‌که اطبّا از معالجۀ او عاجز می‌مانند و می‌گویند: این بیماری، یک امر سماوی و آسمانی است و ما نمی‌توانیم به واقعیّت آن پی ببریم!

یکی از علمای ملازم با او، وزیر را در خلوت می‌بیند و به او می‌گوید: من مطلبی با سلطان دارم، اگر ممکن است خدمت او عرض کنم!

هنگامی که آن عالم به نزد تبّع می‌آید به وی می‌گوید: مگر تو نیّت بدی کردی که به این بلیّه و به این مصیبت مبتلا شده‌ای؟

او می‌گوید: من نیّت کردم که بیت‌اللَه و کعبه را خراب کرده و از بین ببرم، چون این مردم به من احترام نگذاشتند و این موجب هتک احترام من است!

آن شخص می‌گوید: توبه کن و از این عمل دست بردار که این بیت، بیت شریفی است و این نیّت، نیّت ظالمانه‌ای است!

او توبه می‌کند و همان‌موقع شفا پیدا می‌کند! سپس با تمام آن چهار هزار عالم و دانشمند حرکت کرده و به مدینه می‌آید؛ هنگامی که به مدینه می‌رسد چهارصد نفر از آن چهار هزار نفر در مدینه باقی می‌مانند و به او می‌گویند: اینجا سرزمین شریف و مقدّس همان کسی است که آن بیت به وجود او آن‌قدر معزّز و محترم و مکرّم است؛ این شخص، صاحب قرآن و صاحب لواء و صاحب توحید است که در مکّه به دنیا می‌آید و به یثرب هجرت می‌کند و در آنجا نزول می‌کند. ما از اینجا بیرون نمی‌رویم؛ ما تمام این مدّت را با تو در سفر همراه

بودیم، دیگر ما را مرخّص کن که در اینجا (مدینه) بمانیم!

آن امیر وقتی‌که این مطلب را می‌شنود نیّت می‌کند که یک سال در مدینه بماند بلکه توفیق زیارت آن حضرت برای وی پیدا شود.

پس از یک سال وقتی که می‌خواهد از مدینه حرکت کند، نامه‌ای می‌نویسد و آن نامه را در دست آن عالمی که او را نصیحت کرده بود می‌سپارد و می‌گوید: «این نامه را به دست این پیغمبر برسان و سلام مرا به ایشان برسانید و بگویید که من مسلمان شده‌ام!» و در آن نامه خطاب به پیغمبر اکرم می‌نویسد که من اسلام آورده‌ام، و در آن نامه از آن حضرت تقاضای شفاعت می‌کند.

هزار سال از این قضیّه می‌گذرد؛ هزار سالِ بعد، که پیغمبر اکرم متولّد می‌شوند و به رسالت می‌رسند، هنگام هجرت به مدینه در یکی از روزها این علمایی که نامۀ تبّع نزد آنها بود، نامه را به شخصی به نام ابن‌أبی‌لیلی می‌دهند و می‌گویند: «این نامه را به دست پیغمبر برسان!» پیغمبر خارج از مدینه بودند. وقتی‌که ابن‌أبی‌لیلی خدمت پیامبر می‌رسد پیغمبر به ابن‌أبی‌لیلی رو می‌کنند و می‌گویند: «نامۀ تبّع را که برای من آوردی، به من تسلیم کن!»

نامه را باز می‌کنند و خدمت امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌دهند، امیرالمؤمنین نامه را می‌خواند و حضرت اسلام او را قبول می‌کنند و سه بار می‌فرمایند:

«مرحبا به برادرم که شخص صالحی بود!»[[40]](#footnote-40)

## یقینی بودن ولادت پیامبر اکرم نزد علمای یهود و نصاریٰ

هزار سال قبل، این شخصِ موفّق و توفیق‌یافته ظهور آن حضرت را بشارت می‌داد و علمای گذشته برای ظهور آن حضرت، علم یقینی و وجدانی داشتند و ظهور آن حضرت و رسالت آن حضرت را می‌دانستند، و در کتب عهدین: حضرت عیسی و حضرت موسی علیهما السّلام در جاهای عدیده و در موارد مختلفی به ظهور آن حضرت بشارت داده است.[[41]](#footnote-41)

# آداب زیارت امام حسین علیه السّلام

ایّام اربعین است و ایّام زیارتی حضرت سیّدالشّهدا علیه السّلام؛ بنا بر آنچه در تاریخ و روایات آمده است: جابر بن عبداللَه انصاری آن حضرت را در روز اربعین زیارت کرد. در روایات نسبت به زیارت آن حضرت مطالب مختلفی بیان شده است. در روایتی از امام صادق علیه السّلام آمده است که:

شیعیان ما وقتی‌که می‌خواهند به زیارت سیّدالشّهدا بروند، باید با سر و روی آشفته و موهای ژولیده و غبارآلود، و با حالت گرسنگی و تشنگی به زیارت آن حضرت بروند، چون حضرت را با این حالت شهید کردند.[[42]](#footnote-42)

در بسیاری از روایات خیلی تأکید شده است که:

وقتی به زیارت آن حضرت می‌روید با آب فرات غسل کنید و جامۀ پاکیزه بپوشید.[[43]](#footnote-43)

و در بعضی از آنها هست که:

کفش‌ها و نعل‌های خود را در دست بگیرد و با پای پیاده و پای برهنه مانند بندگان و غلامان، برای زیارت آن حضرت حرکت کنید.[[44]](#footnote-44)

## کیفیّت و اسرار زیارت اربعینیۀ جابر بن عبداللَه انصاری

جابر بن عبداللَه که از صحابۀ پیغمبر بود و به احادیث وارد بود و به روح اسلام اطّلاع داشت، از آب فرات غسل می‌کند و با عطیّه، که یکی از بزرگان حدیث است، حرکت می‌کند. می‌گویند: برای زیارتِ حضرت، دو جامه بر تن کرد؛ یکی را به کمر می‌بندد و دیگری را به‌عنوان احرام به دوش می‌اندازد.

این حرکت از جابر حرکتِ یک شیعۀ مخلص امیرالمؤمنین علیه السّلام است. او می‌داند که اکنون به چه سمتی در حال حرکت است؛ او دارد به سمت کعبۀ واقعی و به‌سوی حرم امن و امان الهی حرکت می‌کند:

﴿وَإِذۡ جَعَلۡنَا ٱلۡبَيۡتَ مَثَابَةٗ لِّلنَّاسِ وَأَمۡنٗا وَٱتَّخِذُواْ مِن مَّقَامِ إِبۡرَٰهِ‍ۧمَ مُصَلّٗى وَعَهِدۡنَآ إِلَىٰٓ إِبۡرَٰهِ‍ۧمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيۡتِيَ لِلطَّآئِفِينَ وَٱلۡعَٰكِفِينَ وَٱلرُّكَّعِ ٱلسُّجُودِ﴾.[[45]](#footnote-45)

حرم امن الهی اینجاست؛ آنجایی که خدا به حضرت ابراهیم توصیه می‌کند که بندگان مرا به‌سوی آن حرم بخوان، آن مقام، مقامِ ولایت است! آن مقام، مقامِ طهارت است![[46]](#footnote-46)

برای زیارت سیّدالشّهدا علیه السّلام حرکت می‌کند، هنگامی که به آنجا می‌رسد به عطیّه می‌گوید: «دست من را به روی قبر بگذار!» ظاهراً کسالتی داشت و توان نداشته است.[[47]](#footnote-47) عطیّه دست جابر را روی قبر می‌گذارد، ناگهان صیحه‌ای می‌زند و از حال می‌رود، آب بر صورتش می‌پاشد و به‌هوش می‌آید، سه مرتبه صدا می‌زند:

یا حسین، یا حسین، یا حسین! این حبیب چرا جواب حبیب خود را نمی‌دهد؟! این دوست چرا جواب چاکر و غلام خود را نمی‌دهد؟!

سپس با خود می‌گوید:

حق دارد جواب ندهد درحالتی‌که بین سر و بین بدن او جدایی و افتراق افتاده است و سر او و اصحاب و یارانش را بر سر نیزه از این شهر به آن شهر و از این وادی به آن وادی حرکت می‌دهند!

سپس می‌گوید:

شهادت می‌دهم که تو فرزند رسول خدایی! شهادت می‌دهم که فرزند امیرالمؤمنینی! شهادت می‌دهم که فرزند فاطمۀ زهرائی! شهادت می‌دهم که در دامان صدق و تقوا پرورش یافتی و از مشرب تقوا و عصمت و طهارت سیراب شدی!

آنگاه رو می‌کند به قبور شهدا و خطاب به آنها می‌کند:

السّلامُ عَلَیکُم أیّتُها الأرواحُ الّتی حَلَّت بِفِناءِ الحُسَینِ و أناخَت بِرَحلِهِ! و أشهَدُ أنَّکُم أقَمتُمُ الصّلاةَ و آتَیتُمُ الزّکاةَ و أمَرتُم بِالمَعروفِ و نَهَیتُم عَنِ المُنکَرِ و جاهَدتُمُ المُلحِدینَ و عَبَدتُمُ اللَه حَتّیٰ أتاکُمُ الیَقینُ!

«سلام بر شما باد ای نفوس و ای ارواحی که در حوالی قبر أبی‌عبداللَه منزل و مأویٰ گرفته‌اید! شهادت می‌دهم که شما بودید که نماز را بپا داشتید و زکات را اقامه کردید و با ملحدین پیکار نمودید تا اینکه خداوند به‌واسطۀ عبادت و اخلاص و عمل شما، به شما مراتب یقین را عنایت فرمود!»

آنگاه می‌گوید:

قسم به خدا، من با شما شریکم و در این راهی که رفتید، من نیز شرکت دارم! من با شما بودم و با شما هستم و با شما قطع منزل می‌کنم!

عطیّه می‌گوید:

کِی می‌توانی مانند آنها باشی و این چه ادّعایی است که می‌کنی، درحالی‌که بین آنها و بین سرهایشان جدایی افتاده است؟! تو که نه راهی طی کردی و نه مصیبتی کشیدی!

جابر می‌گوید:

قسم به خدا، از رسول خدا شنیدم که فرمود: «هر کسی به عمل قومی راضی

بود، خداوند او را با آن قوم محشور می‌گرداند!»[[48]](#footnote-48)

###### ابیاتی در رثای حضرت سیّدالشّهدا علیه السّلام

تا ابد جلوه‌گه حقّ و حقیقت سرِ توست \*\*\* معنی مکتب تفویض، علی‌اکبـر توست

ای حسینی که تویی مظهر آیات خدا \*\*\* این صفـت از پدر و جدّ تو در جوهر توسـت

طفل شش‌ماهه تبسّم نکند، پس چه کند؟! \*\*\* آن که بر مرگ زند خنده، علی‌اصغر توست

درس مردانگی عبّاس به عالم آموخت \*\*\* زآنکه شد مست از آن باده که در ساغر توست

ای که در کرب‌وبلا بی‌کس و یاور ماندی[[49]](#footnote-49) \*\*\* چشم بگشا و ببین خلق جهان یاور توست

خواهر غم‌زده‌ات دید سرت بر نی و گفت: \*\*\* آن که باید به اسیری برود خواهر توست[[50]](#footnote-50)

نسألک اللَهمّ و ندعوک و نُقسِم علیک، بحقّ محمّد و آله الأطهار، یا اللَه یا اللَه یا اللَه... بالنبیِّ و آلِه، و عَجِّل اللَهمّ فی فَرَج مَولانا صاحبَ الزمان!

1. سوره ضحی (93). ترجمه:

   «به اسم الله که دارای صفات رحمانیّت و رحیمیّت است \* سوگند به روز (یا به ظهر) روشن \* و سوگند به شب تار که آرامش دارد \* که پروردگارت تو را رها ننموده و ترک نکرده و با تو دشمنی نکرده و خشم ننموده است \* و هرآینه آخرت برای تو بهتر از نشئۀ دنیا و عالم پیشین است \* و به‌زودی آن‌قدر پروردگارت به تو عنایت کند که راضی و خشنود گردی! \* آیا خدایت تو را یتیم نیافت و آنگاه در پناه خویش آورد؟! \* و تو را گمراه نیافت و سپس به هدایت و ارشادت پرداخت؟! \* پس هر وقت یتیمی را دیدی رویت را ترش نکن \* و هر سؤال‌کننده و درخواست‌کننده‌ای را که دیدی از خود مران! \* و همانا نعمت پروردگارت را که به تو عطا کرده است، برای مردم بازگو کن!» (محقّق) [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره ابراهیم (14) آیه 27. [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره مائده (5) آیه 1. نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 152:

   «[خداوند] بجای می‌آورد آنچه را که بخواهد؛ و حکم می‌کند بر آنچه اراده کند.» [↑](#footnote-ref-3)
4. دیوان حافظ (پژمان)، غزل 141. [↑](#footnote-ref-4)
5. المحاسن، ج 2، ص 601. [↑](#footnote-ref-5)
6. نهج البلاغة (عبده)، ج 4، ص 217:

   «الثّناءُ بِأکثَرَ مِنَ الِاستِحقاقِ مَلَقٌ، و التّقصیرُ عَنِ الاِستِحقاقِ عَیٌّ و حَسَدٌ.» [↑](#footnote-ref-6)
7. سوره احزاب (33) آیه 21. [↑](#footnote-ref-7)
8. رجوع شود به ص 382. [↑](#footnote-ref-8)
9. جهت اطّلاع بیشتر پیرامون عمومیّت خطاب آیات الهی برای جمیع افراد در تمام دوران‌ها رجوع شود به رسالۀ اجتهاد و تقلید، ص 79 ـ 81، تعلیقه 1؛ افق وحی، ص 439 ـ 442؛ قوانین الأصول، میرزای قمّی، ج 1، ص 299؛ مطارح الأنظار، شیخ انصاری، ج 2، ص 191؛ کفایة الأصول، آخوند خراسانی، ص 231؛ فوائد الأصول، نائینی، ج 2، ص 549؛ نهایة الأفکار، آغا ضیاءالدّین عراقی، ج 2، ص 803؛ اصول الفقه، مظفّر، ج 2، ص 141. [↑](#footnote-ref-9)
10. سوره اسراء (17) آیه 31. رسالۀ نکاحیه، ص 23: «و فرزندان خود را از ترس تهیدست‌شدن و ازبین‌رفتن سرمایه، و حمله‌ور شدن سلطان فقر و فلاکت نکشید! زیراکه ما ایشان و شما را روزی می‌دهیم؛ حقّاً کشتن آنان گناهی بزرگ و خطائی سترگ است.» [↑](#footnote-ref-10)
11. سوره تکویر (81) آیه 8 و 9. رسالۀ نکاحیه، ص 23: «و زمانی‌که از مَوؤودة (بچّه‌ای که زنده در زیر خاک دفن کنند) پرسیده شود که: به چه جرمی و جنایتی کشته شده است؟!» [↑](#footnote-ref-11)
12. سوره تکاثر (102). الله شناسی، ج 3، ص 3:

    «افتخار و مباهات بر زیاده‌طلبی و کثرت‌بینی، شما را (از دیدار جمال حقّ و وجود مطلق و وحدت لایزالی) به غفلت انداخت و منصرف کرد \* تا زمانی که در قبرها سرازیر شدید! \* ابداً چنین نیست (که آن کثرات اصالتی داشته باشد) و به‌زودی خواهید دانست! \* و سپس ابداً چنین نیست (که آن کثرات اصالتی داشته باشد) و به‌زودی خواهید دانست! \* ابداً چنین نیست! شما اگر بالمعاینه علم پیدا کنید \* تحقیقاً (آن کثرت‌طلبی را) به‌صورت جحیم سوزان و آتش گداخته خواهید دید! \* و پس از آن، آن را به حقیقت یقین خواهید دانست! \* و سپس از نعیم (که راه قرب بنده به‌سوی خدا و ولایت است) از شما در آن روز پرسش خواهد شد (که در چه حد، حجاب کثرت را کنار زدید و در عرصۀ توحید گام نهادید)!» [↑](#footnote-ref-12)
13. سوره احزاب (33) آیه 21. [↑](#footnote-ref-13)
14. تفسیر القمّی، ج 1، ص 290:

    «و خَطَبَ رَسولُ‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم فَقالَ بَعدَ أن حَمِدَ الله و أثنیٰ عَلَیهِ: ”أیُّها النّاسُ، إنّ أصدَقَ الحَدیثِ کِتابُ الله و أولَی القَولِ کَلِمةُ التّقویٰ و خَیرَ المِلَلِ مِلّةُ إبراهیمَ، و خَیرَ السُّنَنِ سُنّةُ مُحَمّدٍ، و أشرَفَ الحَدیثِ ذِکرُ الله... .“» [↑](#footnote-ref-14)
15. الأمالی، شیخ مفید، ص 53. [↑](#footnote-ref-15)
16. تحف العقول، ص 150؛ نهج البلاغة (عبده)، ج 1، ص 216، با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-16)
17. مطلع انوار، ج 6، ص 516:

    «در احیاء العلوم، جلد 2، از صفحۀ 312 تا 345 (که کتاب آداب المعیشة و اخلاق النبوّة می‌باشد) راجع به محاسن اخلاق رسول خدا، و تکلّم و ضحک آن حضرت، و اخلاق آن حضرت در مطعم و مشرب، و لباس آن حضرت، و عفو و کظم غیظ و إغضائه عمّا یَکرَهُه، و سخاوت و شجاعت و تواضع، و شمایل صوری و معجزات آن حضرت، مطالبی نفیس ذکر کرده است؛ و در تعلیقۀ آن، عراقی، مدارک آن را از احادیث عامّه تخریج کرده است.» [↑](#footnote-ref-17)
18. تفسیر العیّاشی، ج 1، ص 203؛ عیون أخبار الرّضا علیه السّلام، ج 1، ص 316. [↑](#footnote-ref-18)
19. عیون أخبار الرّضا علیه السّلام، ج 1، ص 317. [↑](#footnote-ref-19)
20. الأمالی، شیخ طوسی، ص 341. [↑](#footnote-ref-20)
21. بصائر الدرجات، ج 1، ص 420:

    «عَن زُرارةَ عَن أبی‌جَعفَرٍ علیه السّلام قالَ: قالَ رَسولُ‌اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم: ”إنّا مَعاشِرَ الأنبیاءِ تَنامُ عُیونُنا و لا تَنامُ قُلوبُنا، و نَریٰ مِن خَلفِنا کَما نَریٰ مِن بَینِ أیدینا.“» [↑](#footnote-ref-21)
22. عیون أخبار الرّضا علیه السّلام، ج 1، ص 316. [↑](#footnote-ref-22)
23. همان. [↑](#footnote-ref-23)
24. جهت اطّلاع بیشتر بر خصوصیّات ظاهری و مکارم اخلاق آن حضرت، رجوع شود به معانی الأخبار، ص 79 ـ 84؛ مکارم الأخلاق، ص 11 ـ 15؛ بحار الأنوار، ج 16، ص 148. عیون أخبار الرّضا علیه السّلام، ج 1، ص 316 ـ 319:

    «علیُّ بنُ موسَی بنِ جَعفَرِ بنِ مُحَمّدٍ عَن موسَی بنِ جَعفَرِ بنِ مُحَمّدٍ [عَن جَعفَرِ بنِ مُحَمّدٍ] عَن أبیهِ [عَن] عَلیّ بنِ الحُسَینِ عَلیهِم السّلامُ قالَ: قالَ الحَسَنُ بنُ عَلی بنِ أبی‌طالِبٍ عَلیهِ السّلامُ: سألتُ خالی هِندَ بنَ أبی‌هالةَ عَن حِلیةِ رَسولِ‌اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم ـ و کانَ وَصّافًا لِلنبیّ صلّی الله علیه و آله و سلّم ـ فَقالَ:

    کانَ رَسولُ‌اللهِ فَخمًا مُفَخَّمًا یَتَلألأُ وَجهُهُ تَلألُؤَ القَمَرِ لَیلةَ البَدرِ، أطوَلَ مِنَ المَربوعِ و أقصَرَ مِنَ المُشَذَّبِ، عَظیمَ الهامةِ، رَجِلَ الشّعرِ، إذا انفَرَقَت عَقیقَتُهُ فَرَقَ و إلّا فَلا یُجاوِزُ شَعرُهُ شَحمةَ أُذُنَیهِ إذا هوَ وَفَّرَهُ؛

    ”امام رضا از پدران بزرگوار خود، از امام مجتبی علیهم السّلام نقل کردند که آن حضرت چنین فرمود: از دایی‌ام هند بن أبی‌هاله که اوصاف پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم را بسیار خوب بیان می‌کرد دربارۀ اوصاف و شمائل آن حضرت سؤال کردم، او چنین گفت:

    پیامبر اکرم بزرگ و بسیار با هیبت بود، چهرۀ ایشان همچون ماه شب چهاردهم می‌درخشید، با قدّی بلندتر از افراد متوسّط‌القامه و کوتاه‌تر از افراد لاغر و بلند قامت، و دارای سری بزرگ بود، موهای حضرت نه خیلی مجعّد بود و نه کاملاً صاف و نرم، اگر قسمت بافتۀ موهایش باز می‌شد حضرت فرق باز می‌کرد و إلاّ آن را به‌حال خود می‌گذاشت، و در هر حال در مواقعی که موی خود را بلند می‌کرد بلندی مو از لالۀ گوش تجاوز نمی‌کرد.“

    أزهَرَ اللّونِ، واسِعَ الجَبینِ، أزَجَّ الحاجِبَینِ سَوابِغَ فی غَیرِ قَرَنٍ، بَینَهُما عِرقٌ یُدِرُّهُ الغَضَبُ، أقنَی العِرنینِ، لَهُ نورٌ یَعلوهُ یَحسَبُهُ مَن لَم یَتأمّلهُ أشَمَّ؛ کَثَّ اللِّحیةِ، سَهلَ الخَدّینِ، ضَلیعَ الفَمِ، أشنَبَ مُفَلَّجَ الأسنانِ، دَقیقَ المَسرُبةِ، کأنّ عُنُقَهُ جیدُ دُمیةٍ فی صَفاءِ الفِضّةِ؛

    ”رنگش درخشان بود، پیشانی پهن و ابروانی کشیده و کمانی داشت، و ابروان آن حضرت در عین کشیده بودن، کامل و پر مو بود ولی پیوسته نبود، و هرگاه عصبانی می‌شد، رگ میان ابروانش متورّم می‌شد، بینی‌اش کمی محدّب و برگشته بود و درخششی خاص داشت که در نگاه اوّل بلند و برآمده به‌نظر می‌رسید. محاسن آن حضرت کوتاه و پر پشت بود، و گونه‌هایش هموار و کم‌گوشت، دندان‌هایش منظّم و از هم جدا و سفید و برّاق بود، رشته مویی نازک از سینه تا ناف داشتند، گردن او همچون جامی نقره فام بود.“

    مُعتَدِلَ الخَلقِ، بادِنًا مُتَماسِکًا، سَواءَ البَطنِ و الصّدرِ، بَعیدَ ما بَینَ المَنکِبَینِ، ضَخمَ الکَرادیسِ، أنوَرَ المُتَجَرِّدِ، مَوصولَ ما بَینَ اللَّبَّةِ و السُّرّةِ بِشَعرٍ یَجری کالخَطِّ، عاریَ الثّدیَینِ و البَطنِ و ما سِویٰ ذَلِکَ، أشعَرَ الذِّراعَینِ و المَنکِبَینِ و أعالی الصّدرِ؛

    ”خلقتی معتدل داشت، بدنشان پرگوشت (نه چاق) بود و درعین‌حال سینه و شکم در یک سطح قرار داشت، سینه‌ای پهن و چهارشانه و دارای مفاصلی نیرومند و ستبر بود، و بدنی سفید و نورانی داشت، از زیر گردن آن حضرت تا ناف، خط باریکی از مو داشت، سینه و شکم مبارکش و سایر قسمت‌ها عاری از مو بود، و در مقابل، ساعد و شانه‌ها و و بالای سینه‌شان پر مو بود.“

    طَویلَ الزّندَینِ، رَحبَ الرّاحةِ، شَثِنَ الکَفّینِ و القَدَمَینِ، سائِلَ الأطرافِ، سَبِطَ القَصَبِ، خُمصانَ الأخمَصَینِ، مَسیحَ القَدَمَینِ یَنبو عَنهُما الماءُ؛

    ”ساق دست‌ها کشیده، دست‌ها گشاده، استخوان کف دست‌ها و قدم‌های مبارکشان درشت بود، دستان و پاهایی بلند داشت، کف پاهایشان کاملاً گود بود، قسمت قوزک پا به پایین (که معمولاً داخل کفش قرار می‌گیرد) خیلی پر گوشت نبود، به‌طوری‌که آب از روی پایش ردّ می‌شد و نمی‌ایستاد.“

    إذا زالَ زالَ تَقَلُّعًا، یَخطو تَکَفّیًا و یَمشی هَونًا، ذَریعَ المِشیةِ، إذا مَشیٰ کأنّما یَنحَطُّ مِن صَبَبٍ، و إذا التَفَتَ التَفَتَ جَمیعًا؛ خافِضَ الطّرفِ، نَظَرُهُ إلَی الأرضِ أطوَلُ مِن نَظَرِهِ إلَی السّماءِ، جُلُّ نَظَرِهِ المُلاحَظةُ، یَبدُرُ مَن لَقیَهُ بِالسّلامِ.

    ”وقتی به حرکت درمی‌آمد با قدرت قدم برمی‌داشت، در حال حرکت کمی متمایل به جلو حرکت می‌کرد، با وقار و فروتنی و قدم‌هایی بزرگ راه می‌رفت، چون حرکت می‌کرد گویی از بلندی سرازیر می‌گردد. چون به سمتی توجّه می‌نمود با تمام بدن بدان سو رو می‌کرد، چشمانش به زیر افتاده بود و نگاهش به زمین طولانی‌تر از نگاهش به آسمان بود، معمولاً خیره‌خیره نگاه نمی‌کرد، به هر کس می‌رسید مبادرت به سلام می‌کرد.“

    قالَ: قُلتُ: صِف لی مَنطِقَهُ! فَقالَ: کانَ صلّی الله علیه و آله و سلّم مُتَواصِلَ الأحزانِ، دائِمَ الفِکرةِ، لَیسَت لَهُ راحةٌ، و لا یَتَکَلّمُ فی غَیرِ حاجةٍ، یَفتَتِحُ الکَلامَ و یَختِمُهُ بِأشداقِهِ، یَتَکَلّمُ بِجَوامِعِ الکَلِمِ فَصلًا لا فُضولَ فیهِ و لا تَقصیرَ، دَمِثًا لَیسَ بِالجافی و لا بِالمَهینِ؛

    ”امام حسن علیه السّلام ادامه دادند: به او گفتم: گفتار آن حضرت را برایم توصیف کن! گفت: آن حضرت پیوسته محزون و همیشه متفکّر بود، آسایش و راحتی نداشت، در غیر ضرورت سخن نمی‌گفت، واضح و فصیح و شمرده و کامل سخن می‌فرمود، سخنش کامل و قاطع بود، نه زیادی سخن می‌گفت و نه کم، کلامش متین بود، زشت و سبک صحبت نمی‌کردند.“

    تَعظُمُ عِندَهُ النِّعمةُ و إن دَقَّت، لا یَذُمُّ مِنها شَیئًا غَیرَ أنّهُ کانَ لا یَذُمُّ ذَوّاقًا و لا یَمدَحُهُ، و لا تُغضِبُهُ الدّنیا و ما کانَ لَها، فإذا تُعوطِیَ الحَقُّ لَم یَعرِفهُ أحَدٌ، و لَم یَقُم لِغَضَبِهِ شَی‌ءٌ حَتّیٰ یُنتَصَرَ لَهُ؛

    ”نعمت و محبّت دیگران هر چند کم، در نظرش بزرگ بود و چیزی از آن را مذمّت نمی‌کرد، از طعم غذا، نه تعریف می‌کرد و نه اظهار ناراحتی می‌نمود، برای دنیا و آنچه مربوط به دنیا بود خشمگین نمی‌گشت، و وقتی پای حق در میان بود کسی ایشان را نمی‌شناخت و چیزی در مقابل غضبش تاب مقاومت نداشت تا اینکه به یاری حق بشتابند.“

    و إذا أشارَ أشارَ بِکَفِّهِ کُلِّها، و إذا تَعَجّبَ قَلَبَها، و إذا تَحَدّثَ قارَبَ یَدَهُ الیُمنیٰ مِنَ الیُسریٰ فَضَرَبَ بِإبهامِهِ الیُمنیٰ راحةَ الیُسریٰ، و إذا غَضِبَ أعرَضَ بِوَجهِهِ و أشاحَ، و إذا فَرِحَ غَضَّ طَرفَهُ، جُلُّ ضِحکِهِ التّبَسُّمُ یَفتَرُّ عَن مِثلِ حَبِّ الغَمامِ.

    ”برای اشاره کردن با تمام دست اشاره می‌نمود. و در هنگام تعجّب دست خود را برمی گرداند، و در هنگام صحبت دست راست را به دست چپ نزدیک کرده و با شست دست راست خود به کف دست چپ می‌زد. در هنگام غضب چهرۀ خود را با ناراحتی برمی‌گرداند، و هنگام خوشحالی چشم به زیر می‌انداخت، بیشتر خندۀ‌شان تبسّم بود، هنگام خنده دندان‌های سفیدش بمانند دانه‌های تگرگ هویدا می‌گشت.“

    قالَ الحَسَنُ علیه السّلام: فَکَتَمتُ هَذا الخَبَرَ عَنِ الحُسَینِ علیه السّلام زَمانًا ثُمّ حَدّثتُهُ، فَوَجَدتُهُ قَد سَبَقَنی إلَیهِ و سألَهُ عَمّا سالتُهُ عَنهُ، فَوَجَدتُهُ قَد سألَ أباهُ عَن مَدخَلِ النّبیّ صلّی الله علیه و آله و مَخرَجِهِ و مَجلِسِهِ و شَکلِهِ، فَلَم یَدَع مِنهُ شَیئًا.

    ”امام حسن علیه السّلام فرمودند: این حدیث را مدّتی از حسین علیه السّلام پنهان داشتم، سپس برای وی نقل کردم و دیدم پیش از من از او سؤال کرده است. و نیز متوجّه شدم که از پدر خویش نیز دربارۀ ورود و خروج و نشستن و شکل آن حضرت سؤال کرده و چیزی باقی نگذارده بود.“

    قالَ الحُسَینُ علیه السّلام: سألتُ أبی علیه السّلام عَن مَدخَلِ رَسولِ‌اللهِ صلّی الله علیه و آله، فَقالَ: کانَ دُخولُهُ لِنَفسِهِ مأذونًا لَهُ فی ذَلِکَ، فإذا أویٰ إلیٰ مَنزِلِهِ جَزّأ دُخولَهُ ثَلاثةَ أجزاءٍ: جُزءًا لِلّهِ تَعالیٰ و جُزءًا لِأهلِهِ و جُزءًا لِنَفسِهِ؛ ثُمّ جَزّءَ جُزءَهُ بَینَهُ و بَینَ النّاسِ فَیَرُدُّ ذَلِکَ بِالخاصّةِ عَلَی العامّةِ، و لا یَدّخِرُ عَنهُم مِنهُ شَیئًا؛

    ”امام حسین علیه السّلام فرمودند: از پدرم علیه السّلام دربارۀ وضع ورود حضرت رسول صلّی الله علیه و آله سؤال کردم، پدرم فرمود: ورود آن حضرت به منزل برای خودش مجاز بود (و نیازی به اجازه گرفتن از همسرانش نداشت)، وقتی به منزل می‌رفت وقت خود را سه قسمت می‌کرد: یک قسمت برای خداوند تعالیٰ و یک قسمت برای خانواده و یک قسمت نیز برای خود؛ سپس قسمت خود را بین خود و مردم تقسیم می‌نمود، و اوّل از همه خواص وارد می‌شدند و پس از آن سایر مردم، و چیزی از آن را نسبت به ایشان دریغ نمی‌فرمود.“

    و کانَ مِن سیرَتِهِ فی جُزءِ الأُمّةِ إیثارُ أهلِ الفَضلِ بِإذنِهِ، و قَسّمَهُ عَلیٰ قَدرِ فَضلِهِم فی الدّینِ، فَمِنهُم ذو الحاجةِ و مِنهُم ذو الحاجَتَینِ و مِنهُم ذو الحَوائِجِ فَیَتَشاغَلُ و یَشغَلُهُم فیما أصلَحَهُم و أصلَحَ الأُمّةَ مِن مَسألَتِهِ عَنهُم و إخبارِهِم بِالّذی یَنبَغی؛

    ”از سیرت‌های آن حضرت نسبت به قسمت امّت این بود که اهل فضل را در اجازه دادن بر دیگران، برتری می‌داد، و آن قسمت را بر حسب فضیلتشان در دین تقسیم می‌نمود. پس بعضی از آنان یک حاجت داشتند، بعضی دو حاجت و بعضی بیشتر، پس به آنها می‌پرداخت و آنان را نیز مشغول می‌کرد به آنچه که باعث اصلاحشان و اصلاح امّت بود، با جویا شدن از احوالشان و نیز گفتن مطالب لازم برای امّت.“

    و یَقولُ: لیبَلِّغِ الشّاهِدُ مِنکُمُ الغائِبَ، و أبلِغونی حاجةَ مَن لا یَقدِرُ عَلیٰ إبلاغِ حاجَتِهِ؛ فإنّهُ مَن أبلَغَ سُلطانًا حاجةَ مَن لا یَقدِرُ عَلیٰ إبلاغِها، ثَبّتَ اللهُ قَدَمَیهِ یَومَ القیامةِ!

    ”و می‌فرمود: افراد حاضر به افراد غائب ابلاغ کنند و هر کس به من دسترسی ندارد، حاجتش را به من برسانید؛ زیرا هر کس نیاز نیازمندی را که خود قادر نیست نیاز خود را به حاکم برساند، در نزد حاکم مطرح نماید، خداوند او را در قیامت ثابت‌قدم خواهد فرمود!“

    لا یُذکَرُ عِندَهُ إلّا ذَلِکَ و لا یَقبَلُ مِن أحَدٍ غَیرَهِ، یَدخُلونَ رُوّادًا و لا یَفتَرِقونَ إلّا عَن ذَواقٍ، و یَخرُجونَ أدِلّةً فُقَهاءَ.

    ”در نزد آن حضرت تنها همین مطالب مطرح می‌شد و از هیچ‌کس چیزی جز اینها قبول نمی‌فرمود، واردین همچون پیشاهنگان جستجوگر وارد می‌شدند و با دستی پر و دین‌شناس و انسان‌هایی هدایت‌شده و هدایت‌گر خارج می‌شدند.“

    فَسألتُهُ عَن مَخرَجِ رَسولِ‌اللهِ صلّی الله علیه و آله کَیفَ کانَ یَصنَعُ فیهِ، فَقالَ: کانَ رَسولُ‌اللهِ صلّی الله علیه و آله یَخزُنُ لِسانَهُ إلّا عَمّا یَعنیهِ، و یُؤلِفُهُم و لا یُنَفِّرُهُم؛

    ”حضرت فرمود: دربارۀ خروج رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و اینکه پس از خارج شدن چه می‌کرد، از پدرم سؤال کردم، پدرم فرمود: رسول اکرم زبان خود را جز در مواردی که به ایشان مربوط می‌شد، حفظ می‌نمود؛ با مردم خوگرفته و مونس مى‏گردید و کسی را از خود دور نمى‏ساخت (میان مردم ایجاد دوستى کرده و از تفرقه پرهیز داشت).“

    و یُکرِمُ کَریمَ کُلِّ قَومٍ و یوَلّیهِ عَلَیهِم، و یَحذَرُ النّاسَ و یَحتَرِسُ مِنهُم مِن غَیرِ أن یَطوِیَ عَن أحَدٍ بِشرَهُ و لا خُلُقَهُ، و یَتَفَقّدُ أصحابَهُ، و یَسألُ النّاسَ عَمّا فی النّاسِ، و یُحَسِّنُ الحَسَنَ و یُقَوّیهِ، و یُقَبِّحُ القَبیحَ و یوهِنُهُ؛

    ”کریم و بزرگ هر قومی را گرامی می‌داشت و او را متولّی امور آنان قرار می‌داد، از مردم برحذر بود بدون اینکه خوش‌رویی خود را از آنان دریغ کند، از اصحاب خود سراغ می‌گرفت و تفقّد می‌فرمود، و از مردم در مورد مسائلی که بین خود مردم بود سؤال می‌کرد، بدون افراط و تفریط، نیکی را تحسین و تأیید، و بدی را تقبیح و بی‌ارزش می‌نمود.“

    مُعتَدِلَ الأمرِ غَیرَ مُختَلِفٍ، لا یَغفُلُ مَخافةَ أن یَغفُلوا أو یَمیلوا، و لا یَقصُرُ عَنِ الحَقِّ و لا یَجوزُهُ، الّذینَ یَلونَهُ مِنَ النّاسِ خیارُهُم، أفضَلُهُم عِندَهُ أعَمُّهُم نَصیحةً لِلمُسلِمینَ، و أعظَمُهُم عِندَهُ مَنزِلةً أحسَنُهُم مواساةً و موازَرةً.

    ”راه اعتدال می‌پیمود، هیچ‌گاه غفلت نمی‌کرد تا مبادا مردم غفلت کنند یا منحرف شوند، در حق کوتاهی نمی‌کرد و از آن تجاوز نمی‌کرد، و نزدیک‌ترین افراد به حضرتش بهترین مسلمانان بود، و برتر و بالاتر از همه نزد آن حضرت خیرخواه‌ترین آنان برای مسلمانان بود، و هر کس نسبت به دیگران بهتر همدردی و کمک می‌کرد نزد آن حضرت مقام و منزلتی بزرگ‌تر داشت.“

    قالَ: فَسألتُهُ عَن مَجلِسِهِ، فَقالَ: کانَ صلّی الله علیه و آله لا یَجلِسُ و لا یَقومُ إلّا عَلیٰ ذِکرٍ، و لا یوطِنُ الأماکِنَ و یَنهیٰ عَن إیطانِها، و إذا انتَهیٰ إلیٰ قَومٍ جَلَسَ حَیثُ یَنتَهی بِهِ المَجلِسُ و یأمُرُ بِذَلِکَ، و یُعطی کُلّ جُلَسائِهِ نَصیبَهُ حَتّی لا یَحسَبُ أحَدٌ مِن جُلَسائِهِ أنّ أحَدًا أکرَمُ عَلَیهِ مِنهُ؛

    ”امام حسین علیه السّلام فرمود: در مورد نشستن حضرت سؤال کردم، فرمود: در نشستن و برخاستن به ذکر خدا مشغول بود، برای خود جایگاه مخصوصی انتخاب نمی‌کرد و دیگران را نیز از این کار نهی می‌نمود، و چون به گروهی می‌رسید هرجا جای خالی می‌یافت همان‌جا می‌نشست و همواره بدین شیوه دستور می‌داد. به هر یک از اهل مجلس به مقدار و درخور حالش توجّه نموده و وقت می‌داد تا اینکه کسی نپندارد که دیگری نزد حضرتش برتر و گرامی‌تر است.“

    مَن جالَسَهُ صابَرَهُ حَتّی یَکونَ هوَ المُنصَرِفَ عَنهُ، مَن سألَهُ حاجةً لَم یَرجِع إلّا بِها أو بِمَیسورٍ مِنَ القَولِ، قَد وَسِعَ النّاسَ مِنهُ خُلُقُهُ و صارَ لَهُم أبًا رَحیمًا و صاروا عِندَهُ فی الحَقِّ سَواءً؛

    ”هر کس با آن حضرت همنشین می‌شد حضرت آن‌قدر صبر می‌کرد که اوّل خود او بلند شود و مجلس را ترک کند؛ هر کس از آن حضرت حاجتی می‌خواست، یا با دست پر برمی‌گشت یا در جواب، گفتاری نرم و ملایم دریافت می‌کرد؛ خلق و خوی او شامل حال همه بود، برای مردم همچون پدری مهربان بود، همه در مقابل ایشان نسبت به حق یکسان بودند.“

    مَجلِسُهُ مَجلِسُ حِلمٍ و حَیاءٍ و صِدقٍ و أمانةٍ، لا تُرفَعُ فیهِ الأصواتُ، و لا تُؤبَنُ فیهِ الحُرَمُ، و لا تُثنیٰ فَلَتاتُهُ، مُتَعادِلینَ مُتَواصِلینَ فیهِ بِالتّقویٰ مُتَواضِعینَ، یوَقِّرونَ الکَبیرَ و یَرحَمونَ الصّغیرَ، و یُؤثِرونَ ذا الحاجةِ و یَحفَظونَ الغَریبَ.

    ”مجلس ایشان مجلس حلم و حیاء و صداقت و امانت بود، صدا در آنجا بلند نمی‌شد و از کسی هتک حرمت نمی‌گردید و لغزش کسی بازگو نمی‌شد، همه از روی تقوا باهم برابر و به‌هم‌پیوسته و متواضع بودند، افراد بزرگ‌تر را احترام می‌کردند و به اطفال مهربانی و شفقت می‌نمودند، و افراد حاجتمند را بر خود ترجیح داده و افراد غریب را پناه می‌دادند.“

    فَقُلتُ: کَیفَ کانَ سیرَتُهُ فی جُلَسائِهِ؟ فَقالَ: کانَ دائِمَ البِشرِ، سَهلَ الخُلُقِ، لَیِّنَ الجانِبِ، لَیسَ بِفَظٍّ و لا غَلیظٍ و لا صَخّابٍ و لا فَحّاشٍ و لا عَیّابٍ و لا مَزّاحٍ و لا مَدّاحٍ، یَتَغافَلُ عَمّا لا یَشتَهی، فَلا یُؤیِسُ مِنهُ و لا یُخَیِّبُ فیهِ مُؤَمِّلیهِ؛

    ”پرسیدم: رفتار حضرت با همنشینان خود چگونه بود؟ فرمود: دائماً خوش‌رو و ملایم بوده و خوش برخورد بود. سخت‌گیر و خشن، داد و فریاد کن و بد زبان نبود، نه عیب‌جو و نه مزاح‌کننده بود و نه اهل تعریف از افراد بود؛ در مقابل آنچه که دوست نمی‌پسندید، خود را به غفلت می‌زد و به روی خود نمی‌آورد؛ کسی از ایشان ناامید نمی‌شد و آرزومندانش محروم نمی‌گشتند.“

    قَد تَرَکَ نَفسَهُ مِن ثَلاثٍ: المِراءِ و الإکثارِ و ما لا یَعنیهِ؛ و تَرَکَ النّاسَ مِن ثَلاثٍ: کانَ لا یَذُمُّ أحَدًا و لا یُعَیِّرُهُ و لا یَطلُبُ عَثَراتِهِ و لا عَورَتَهُ و لا یَتَکَلّمُ إلّا فیما رَجا ثَوابَهُ؛

    ”سه کار را کنار گذاشته بودند: بحث و جدل، زیاده‌روی و آنچه که به ایشان مربوط نمی‌شد. و سه کار را در مورد مردم انجام نمی‌دادند: کسی را مذمّت و تقبیح نمی‌کردند، لغزش‌ها و مسائل پنهانی افراد را دنبال نمی‌کردند و در موردی تکلّم می‌فرمودند که امید ثواب داشتند.“

    إذا تَکَلّمَ أطرَقَ جُلَساؤُهُ کأنّما عَلیٰ رُءوسِهِمُ الطّیرُ، و إذا سَکَتَ تَکَلّموا، و لا یَتَنازَعونَ عِندَهُ الحَدیثَ، و إذا تَکَلّمَ عِندَهُ أحَدٌ أنصَتوا لَهُ حتّیٰ یَفرُغَ مِن حَدیثِهِ؛

    ”چون سخن می‌گفت، اهل مجلس و شنوندگان سرها را به زیر می‌افکندند و خموش و بی‌حرکت می‌ماندند، گویا بر سرشان پرنده‌ای نشسته است؛ و چون سکوت می‌فرمود، دیگران سخن می‌گفتند. در حضور ایشان، مجال سخن گفتن را از یک دیگر نمی‌گرفتند، اگر کسی در خدمت آن حضرت صحبت می‌کرد، بقیّه سکوت می‌کردند تا سخن او تمام شود.“

    یَضحَکُ مِمّا یَضحَکونَ مِنهُ و یَتَعَجّبُ مِمّا یَتَعَجّبونَ مِنهُ، و یَصبِرُ لِلغَریبِ عَلَی الجَفوةِ فی المَسألةِ و المَنطِقِ، حَتّیٰ إن کانَ أصحابُهُ لَیَستَجلِبونَهُم و یَقولُ: إذا رأیتُم طالِبَ حاجةٍ یَطلُبُها فارفِدوهُ!

    ”به آنچه دیگران را می‌خندانید حضرت می‌خندید، و از آنچه دیگران تعجّب می‌کردند تعجّب می‌نمود. در مقابل افراد غریبی که در گفتار و درخواست، رفتار درستی نداشتند صبر می‌کرد، و حتّى اصحاب او بیگانگان را با خود پیش آن حضرت مى‏آوردند، و حضرت می‌فرمود: وقتی حاجتمندی را دیدید که در پی برآوردن نیاز خویش است او را کمک کنید!“

    و لا یَقبَلُ الثّناءَ إلّا مِن مُکافِئٍ، و لا یَقطَعُ عَلیٰ أحَدٍ کَلامَهُ حَتّیٰ یَجوزَهُ فَیَقطَعَهُ بِنَهیٍ أو قیامٍ.

    ”و تنها حمد و ثنا را از افرادی می‌پذیرفت که در مقام تشکّر و مکافات لطف حضرتش باشند، و کلام کسی را قطع نمی‌کرد مگر آنکه از حد تجاوز کند؛ در این‌صورت کلامش را یا با نهی کردن و یا برخاستن از مجلس قطع می‌کرد.“

    قالَ: فَسألتُهُ عَن سُکوتِ رَسولِ‌اللهِ صلّی الله علیه و آله، فَقالَ علیه السّلام: کانَ سُکوتُهُ عَلیٰ أربَعٍ: الحِلمِ و الحَذَرِ و التّقدیرِ و التّفَکُّرِ؛

    ”و نیز فرمود: دربارۀ سکوت رسول خدا صلّی الله علیه و آله سؤال کردم، پدرم فرمود: سکوت آن حضرت در یکی از چهار حالت بود: حلم و بردباری، حَذَر و احتیاط، تقدیر و اندازه نگه داری، و تفکّر.“

    فأمّا التّقدیرُ فَفی تَسویةِ النّظَرِ و الِاستِماعِ بَینَ النّاسِ، و أمّا تَفَکُّرُهُ فَفی ما یَبقیٰ و یَفنیٰ، و جُمِعَ لَهُ الحِلمُ فی الصّبرِ فَکانَ لا یُغضِبُهُ شَی‌ءٌ و لا یَستَفِزُّهُ، و جُمِعَ لَهُ الحَذَرُ فی أربَعٍ: أخذِهِ الحَسَنَ لیُقتَدیٰ بِهِ و تَرکِهِ القَبیحَ لیُنتَهیٰ عَنهُ و اجتِهادِهِ الرّأیَ فی إصلاحِ أُمّتِهِ و القیامِ فیما جَمَعَ لَهُم مِن خَیرِ الدّنیا و الآخِرةِ، صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِ و آلِهِ الطّاهِرینَ.»

    ”و امّا تقدیر و اندازه نگه داری‌اش، در یکسان نگاه کردن به مردم و یکسان گوش دادن به سخن‌های آنان بود؛ و تفکّر آن حضرت در امور باقی و امور فانی بود؛ حلم و بردباری را در عین شکیبایی و صبر دارا بود و چیزی آن حضرت را عصبانی نمی‌کرد و از کوره به‌در نمی‌برد؛ و در چهار مورد با دقّت و احتیاط رفتار می‌کرد: انجام کارهای نیک، تا دیگران به آن حضرت تأسّی کنند، و ترک کارهای قبیح، تا دیگران نیز ترک کنند، و کوشش و دقّت نظر در اصلاح امّت خویش، و اقدام به کاری که برای همه دارای خیر دنیا و آخرت بود؛ درود خدا بر او و خاندان پاکش باد!“ (محقّق) [↑](#footnote-ref-24)
25. الإتحاف بحبّ الأشراف، شبراوی، ص 244 و 247؛ قصص الأنبیاء، راوندی، ص 316. [↑](#footnote-ref-25)
26. قابل ذکر است که روایات در عمر شریف حضرت هنگام وفات والدۀ محترمشان متفاوت است، و چهار یا پنج یا شش سال مطرح گردیده است. جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به الإتحاف بحبّ الأشراف، شبراوی، ص 246 و 248؛ مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ج 1، ص 173. [↑](#footnote-ref-26)
27. سوره ضحی (93) آیه 6 و 7. حیات جاوید، ص 57:

    «آیا خدایت تو را یتیم نیافت و آنگاه در پناه خویش آورد؟! \* و تو را گمراه نیافت و سپس به هدایت و ارشادت پرداخت؟!» [↑](#footnote-ref-27)
28. الإتحاف بحب الأشراف، شبراوی، ص 248: «و قیلَ لِجعفرٍ الصّادقِ رضی اللهُ عنه: لِمَ یُتِمَ رسولُ‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم مِن أبوَیهِ؟ فَقالَ: ”لِئلّا یَکونَ عَلیهِ حقٌّ لِمَخلوقٍ.“»

    عیون أخبار الرضا علیه السّلام، ج 2، ص 46: «عَن جَعفَرِ بنِ محمّدٍ عَن أبیهِ قالَ: سُئِلَ علیُّ بنُ الحُسَینِ علیهم السّلام: لِمَ أُوتِمَ النّبیُّ صلّی الله علیه و آله و سلّم مِن أبَوَیهِ؟ قالَ: ”لِئَلّا یَجِبَ عَلَیهِ حَقٌّ لِمَخلوقٍ.“» [↑](#footnote-ref-28)
29. نهج البلاغة (عبده)، ج 2، ص 157. [↑](#footnote-ref-29)
30. بحار الأنوار، ج 15، ص 363؛ دلائل النبوّة، بیهقی، ج 2، ص 31:

    «عَن رسولِ‌اللهِ صلّی اللهُ علیه و آله و سلّم، أنّهُ قالَ فیما یَذکُرُ مِن حِفظِ اللهِ إیّاه: ”إنّی لَمَعَ غِلمانٌ هُم أسنانی قد جَعلنا أُزُرَنا علیٰ أعناقِنا لحِجارةٍ نَنقُلُها نَلعَبُ بها، إذ لَکَمَنی لاکِمٌ لَکمَةً شَدیدةً، ثمّ قالَ: اُشدُد عَلیکَ إزارَکَ!“» [↑](#footnote-ref-30)
31. جهت اطّلاع بر بشارت مقدم رسول خدا در کتب انبیای سابق، رجوع شود به الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 73، فصل فی ما ذکر فیه نبیّنا محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم فی الکتب المتقدّمة. [↑](#footnote-ref-31)
32. المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک، ابن‌جوزی، ج 2، ص 265؛ مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ج 1، ص 232؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن‌عساکر، ج 1، ص 168. [↑](#footnote-ref-32)
33. سوره بقره (2) آیه 127 ـ 128. معاد شناسی، ج 7، ص 133 و 135:

    «و یاد بیاور آن زمانی را که ابراهیم پایه‌های بیت‌الله را می‌چید و دیوارها را بالا می‌آورد، و اسماعیل با او همکار بود؛ چنین می‌گفتند: ای پروردگار ما، از ما بپذیر و قبول فرما، به‌درستی‌که حقّاً تو شنوا و دانا هستی! \* بار پروردگارِ ما، ما دو نفر را دو نفر مسلمان (از اسلام و تسلیم‌آورندگان) برای خودت قرار ده! و از ذرّیۀ ما امّتی را نسبت به خودت مسلمان قرار ده! و دستورات دینی را برای عبادت و مقام تسلیم به ما نشان بده! و توبه و عطف رحمت خود را شامل حال ما بگردان؛ زیرا که تو البتّه دارای مقام رحمت و عطوفت و گذشت می‌باشی!» [↑](#footnote-ref-33)
34. سوره بقره (2) آیه 129. [↑](#footnote-ref-34)
35. سوره جمعه (62) آیه 1 و 2. نور ملکوت قرآن، ج 3، ص 65، و ج 2، ص 213:

    «تسبیح و تقدیس خداوند را بجای می‌آورد آنچه در آسمان‌ها است و آنچه در زمین است؛ [خدایی که پادشاه است و پاک و عزیز و حکیم است.] \* اوست خداوندی که در میان مردمِ درس‌نخوانده و در دامان مادر پرورش‌یافته، از خود آنها پیامبری را برانگیخت تا برای ایشان آیات خدا را تلاوت کند، و آنان را رشد و نموّ دهد و کتاب و حکمت را تعلیمشان نماید. و تحقیقاً پیش از این بعثت، آن مردم در گمراهی و ضلالت آشکاری فرو رفته بودند.» [↑](#footnote-ref-35)
36. خورشید مغرب، ص 65، به نقل از نعت المهدی و مناقب المهدی، أبی‌نعیم اصفهانی. [↑](#footnote-ref-36)
37. سوره ق (50) آیه 14. [↑](#footnote-ref-37)
38. مجمع البحرین، ج 4، ص 305. [↑](#footnote-ref-38)
39. یعنی: بیت‌الله الحرام. [↑](#footnote-ref-39)
40. مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ج 1، ص 15 و 16، با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-40)
41. رجوع شود به بشارات عهدین. [↑](#footnote-ref-41)
42. کامل الزّیارات، ص 131:

    «عَن أبی‌عَبدِاللهِ علیه السّلام قالَ: ”إذا أرَدتَ زیارةَ الحُسَینِ علیه السّلامُ فَزُرهُ و أنتَ کَئیبٌ حَزینٌ مَکروبٌ شَعِثًا مُغبَرًّا جائِعًا عَطشانًا، فإنّ الحُسَینَ قُتِلَ حَزینًا مَکروبًا شَعِثًا مُغبَرًّا جائِعًا عَطشانًا؛ و سَلهُ الحَوائِجَ و انصَرِف عَنهُ و لا تَتّخِذهُ وَطَنًا.“» [↑](#footnote-ref-42)
43. همان، ص 198:

    «قالَ [الصادقُ علیه السّلام]: ”إذا أتَیتَ أباعَبدِاللهِ علیه السّلامُ فاغتَسِل عَلیٰ شاطِئِ الفُراتِ ثُمّ البَس ثیابَکَ الطّاهِرةَ ثُمّ امشِ حافیًا، فإنّکَ فی حَرَمٍ مِن حَرَمِ اللهِ و حَرَمِ رَسولِهِ؛ و عَلَیکَ بِالتّکبیرِ و التّهلیلِ و التّمجیدِ و التّعظیمِ لِلّهِ کَثیرًا و الصّلاةِ عَلیٰ مُحَمّدٍ و أهلِ بَیتِهِ حَتّیٰ تَصیرَ إلیٰ بابِ الحائِرِ... .“» [↑](#footnote-ref-43)
44. همان، ص 133:

    «عَن أبی‌الصّامِتِ قالَ سَمِعتُ أباعَبدِاللهِ علیه السّلام و هوَ یَقولُ: ”مَن أتیٰ قَبرَ الحُسَینِ علیه السّلامُ ماشیًا کَتَبَ اللهُ لَهُ بِکُلِّ خُطوةٍ ألفَ حَسَنةٍ، و مَحا عَنهُ ألفَ سَیِّئةٍ، و رَفَعَ لَهُ ألفَ دَرَجةٍ؛ فإذا أتَیتَ الفُراتَ فاغتَسِل و عَلِّق نَعلَیکَ و امشِ حافیًا و امشِ مَشیَ العَبدِ الذّلیلِ... .“» [↑](#footnote-ref-44)
45. سوره بقره (2) آیه 125. معاد شناسی، ج 7، ص 135:

    «[و چون خانۀ کعبه را مرجع امور دینی مردم و محل امن قرار دادیم و گفتیم: از مقام ابراهیم جایی برای دعا بگیرید!] و ما به ابراهیم و اسماعیل عهد نموده و پیمان بستیم که شما دو نفر باید خانۀ مرا برای طواف‌کنندگان و اقامت‌گزیدگان و رکوع و سجود کنندگان پاک و پاکیزه کنید!» [↑](#footnote-ref-45)
46. نرم افزار کیمیای سعادت، متن بیانات تفسیری علاّمۀ طهرانی، ص 48:

    «امروز که روز اربعین است، روایت را در کتاب بشارة المصطفی ـ که از کتب نفیس شیعه است ـ مرحوم عمادالدّین طبری آملی نقل می‌کند با سلسله سند متّصل خود از عطیّه که می‌گوید: ”روز اربعین، با جابر بن عبدالله انصاری حرکت کردیم برای زیارت قبر سیّدالشّهدا علیه السّلام. جابر در نهر فرات غسل کرد و بعد جامه‌های خود را احرام کرد و مقداری از سُعد بر بدن خود پاشید و به‌سوی قبر حرکت کرد، و آرام آرام حرکت می‌کرد.“

    بنده یک‌وقت در همین قضیّۀ غسل کردن جابر و احرام بستن او فکر می‌کردم، چون در روایات داریم که: ”کسی که برای حج حرکت می‌کند، اگر احرام ندارد ببندد، همان لباس خود را احرام کند، منتها وارو بپوشد، کتش را وارو کند و دست‌هایش را در بیاورد و بالای کتش را روی شانه‌اش بیندازد و دست‌ها را از پایین آویزان کند.“ آیا جابر از پیغمبر شنیده بود یا از امیرالمؤمنین شنیده بود که اگر کسی بخواهد قبر سیّدالشّهدا را زیارت کند یا قبر امام را زیارت کند باید احرام ببندد و غسل کند، یا اینکه این تفنّن خود جابر بود؟ چون فقیه آن کسی است که بتواند از اصول، تفریع فروع کند.

    گویا در مغز جابر روح اسلام جا گرفته بود و به حقیقت مذاق اسلام و سرّ قانون آشنا شده بود که او می‌دانست احرامی و غسل زیارت و طوافی که برای خانۀ خدا تشریع شده است دارای یک سرّ و حقیقتی است، و حقیقت خانۀ خدا مقام ولایت سیّدالشّهدا علیه السّلام است. پس اینجا که بدن او در میان زمین افتاده است، خانۀ خدا است! و اینجا حقیقت مقام ولایت مدفون است. کعبۀ ظاهر، ظاهر است؛ اینجا باطن است و به طریق أولیٰ باید غسل کرد و با احرام حرکت کرد.

    براساس این معنا بود، که حتّی داریم: ”فقیه باید دارای ملکۀ قدسیّه باشد.“ ملکۀ قدسیه نوری از خدا در قلب است که می‌تواند به‌واسطۀ آن نور، آن احکام کلّی را بر مصادیق خودش بار کند و مصادیق خود را خوب تشخیص بدهد و بشناسد. و جابر دارای این نور بود که چنین تشخیصی داد که حالا که می‌خواهد به قبر پسر پیغمبر برود، باید احرام ببندد و باید غسل کند. لذا غسل طواف و غسل زیارت کرد، احرام بست و به‌سوی خانۀ حقیقی خدا حرکت کرد، آرام‌آرام پای خود را برمی‌داشت و به ذکر خدا مشغول بود. همین‌که به نزد قبر رسید، عطیه دست جابر را بر روی قبر گذاشت و او صیحه‌ای زد و بی‌هوش شد ... .» [↑](#footnote-ref-46)
47. امام شناسی، ج 3، ص 225:

    «و از جملۀ دلائل بر اینکه جابر در روز اربعین و در وقت زیارت، نابینا نبوده است این است که طبق روایات عدیده، حضرت باقر علیه السّلام، لوحی را که جابر از روی لوح حضرت فاطمه علیها السّلام برای خود استنساخ کرده بود و در آن اسامی همۀ امامان مذکور بود، با جابر مقابله نمودند. و این داستان چندین سال پس از واقعۀ کربلا بوده است، و در کربلا آن حضرت چهار سال بیشتر نداشته‌اند؛ و لازمۀ مقابله کردن لوح، چشم داشتن جابر است.» [↑](#footnote-ref-47)
48. بشارة المصطفی لشیعة المرتضی، طبری آملی، ج 2، ص 74. [↑](#footnote-ref-48)
49. خ ل: گشتی. [↑](#footnote-ref-49)
50. سرودۀ احمد مهران. این دو بیت، تتمّه و ابیات پایانی این قصیده است: [↑](#footnote-ref-50)